

شهید رمضان محبی




ازتبار علی
سازمان جامع سوادالان و فرهنگستان بوئهر

نام پدر	حسن
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۹/۲۲
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۱/۰۲
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	طلحه

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید رمضان محبی یکی دیگر از رادمردانی است که شهادت را دریافت و آفت های آمل خود رسید. پدر بزرگوار شهید حسن نام دارد و مادر ارجمندش نیز نرگس کریمیان شهید والامقام در روستای طلحه متولد گردید. و پس از شهادت نیز در قطعه شهدای این روستا به خاک سپرده می شود. اینک پدر بزرگوار آن شهید در جمع ما نیست و به دیار باقی شتافته است. خداوند او را با شهدا محشور گرداند. آن پدر زحمت کش مرارت ها کشید تا فرزندان خود را تربیت اسلامی داد در خانواده ای این شهید نیز فقر حرف نخست را می زد. مادر بزرگوار شهید نیز همواره تلاش و مجاهدت کم از پدر نداشت و چه مشقت هایی تحمل کرد تا زمان از آن طفل نورسیده سربازی سازد که بتواند اسلحه به دست گیرد و به خیل اصحاب عاشورایی حسین بن علی (ع) پیوندد. مادری که پس از شهادت فرزندش تمام دلخوشی اش فرزندان دیگرش بود. اما زمان از سر ناسازگاری یکی دیگر از فرزندان او را نیز از ایشان گرفت و در اثر سانحه رانندگی یکی دیگر از جوانان خود را از دست داد. گرچه قامت دلربای دو فرزندش همیشه در نظر اوست اما خداوند بیش از هر کس و هر چیز وجود او را به تسخیر خود در آورده است. شهید محبی تاریخ ۲۲/۹/۴۶ در روستای طلحه متولد می گردد. ایشان فرزند اول خانواده بودند و از این نظر توجه خاصی به او می شد. او تحصیلات دبستان خود را در زادگاهش به اتمام رسانید. تحصیلات دوره راهنمایی را نیز در روستای فاریاب به پایان رسانید. سپس در هنرستان کشاورزی سعد آباد مشغول به تحصیل می گردد. در سال چهارم هنرستان بود که تصمیم گرفت به جبهه اعزام گردد. به مدت یک سال و سه ماه در جبهه های مختلف علیه دشمنان تجاوزگر پرداخت. سرانجام نیز در تاریخ ۲/۱۱/۶۵ در منطقه شلمچه به خیل شهدای جنگ تحمیلی پیوست. آن شهید از طرف بسیج مردمی به جبهه اعزام گردیده بود و در اثر اصابت ترکش به سرش به شهادت رسید.

سجایای اخلاقی شهید:

شهید محبی، محب اهل بیت و طهارت بود. هم شاگرد مدرسه بود و هم کارگر محله قبل از آنکه شهادت را دریابد نیز پشت جبهه وظیفه و رسالت خود را انجام می رساند. آن شهید پرافتخار در همه ایام ضمن تحصیل نسبت به جمع آوری کمک های مردمی برای ارسال به جبهه اقدام می نمود. و عمر خود را وقف خدمت به محرومین و مستمندان می نمود. آن شهید در ۵ مرحله به جبهه اعزام گردیده بود و در این مراحل همسنگران زیادی داشت که همه به نیکی از او یاد می کنند. مادر بزرگوار شهید می گوید: «فرزندم قبل از اینکه در جبهه حضور یابد فردی متعهد بود. اما بعد از آنکه جبهه را در می یابد تحولی شگرف سرپای وجود او را در بر می گیرد بطوری که حتی نمی گذاشت مستحبات نیز از او فوت گردد.»

آن شهید بنا به گفته مادر بزرگوارش اهل تعبد بود. بشاش و گشاده رو بود. آنقدر که چون با روحیه ای خسته او را میدید تمام خستگی روزانه ات از سرت می پرید. در همه حال ذکر خدا را بر لب داشت. همیشه با وضو بود و در اواخر نوری سرپای وجود او را تسخیر کرده بود. بطوریکه وقتی با او سخن می گفتی ناخودآگاه آیات قرآن را تلاوت می کرد. به پاس محبوبیت و اطمینان فراوانی که از او داشتند خطیر ترین مسئولیت را در جبهه بر عهده او می گذاشتند. در جبهه نیز بی سیم چی بود و تمامی اطلاعات طبقه بندی شده به او ختم می شد. در وفای به عهد نیز بی نظیر بود. توصیه همیشگی او این بود که در دوست یابی دقت نمایید. و معیارهای یک دوست خوب را توصیف می کرد. مقلد امام (ره) بود و نسبت به انجام فرایض دینی اهتمام فراوان داشت. بسیار قرآن را تلاوت می نمود و در حین قرآنت قرآن کریم در قرآن تدبر می نمود. دارای چهره ای آراسته بود با محاسنی نازک و قامتی بلند. بیشتر ایام با عطر خود را خوشبو می نمود و می گفت: «چون بر کسی وارد شدی خوشبو باشی و این سنت پیامبر اکرم (ص)

است»نظم در کار او حرف اول را می زد.هم دارای صداقت و هم اهل نماز جماعت بود و با مسجد الفتی دیرینه داشت.اینک نیز همه کسانی که او را دیده اند و حداقل یک بار با او بر خورد داشته اند.وی را شایسته و لایق شهادت می دانند و این پاداشی است که خداوند آن را به صالحان و وارثان امت محمد(ص) ارزانی داشته است.

وصیت نامه

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون.

مپندارید کسانی که در راه خدا کشته می شوند (شده اند) مردگانند بلکه آن ها زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می گیرند.

با درود فراوان بر مهدی موعود (عج) و نائب بر حقش رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی قدم در این راه نهاده ام و این لباس مقدس را به تن کرده ام و برای این که جامعه را زمینه ساز حکومت مهدی (عج) گردانیم به پا خسته ایم.

نه برای هوا و هوس و نه برای مقامی دیگر. بارالها تو خود هستی که هدفی جز تو نیست و یاری امام امت و لبیک به (هل من ناصر ينصرني) حسین زمان که همانا نفس کشیدن او هم برای اسلام است. خداوند نعمت وجود امام را چگونه شکر گذاریم. وجودی که ما را از نوع بندگی رژیم سرسپرده پهلوی با آن عمق جنایاتش بیرون آورد. اکنون یوم دیگر است که پیرو یوم الله امام حسین (ع) می باشد. همان یوم الهی که در هزار و سیصد و اندی سال پیش از این حسین (ع) در میدان شهادت ندای هل من ناصر ينصرني را سر داد و اینک ما می گوئیم حسین جان اگر در آن فضای داغ و خونین کسی به فریاد نرسید و ندای لبیک نگفت ما پیروانت در فضای گرم و خونین ایران زمین دست مردانگی مشت کرده و به غریبی تنهایت لبیک می گوئیم. کسی خیال نکند مرا به زور فرستاده اند من با میل و عشق و ایمان خودم رفتم تا به دشمنان اسلام بفهمانم که اسلام سازش پذیر نیست. امروز روز جهاد است روزی است که خدا می خواهد بنده اش را آزمایش کند و چه افتخاری بالاتر از این می تواند باشد که از آزمایش پیروز بیرون بیاییم و چه چیز را می توانیم با وعده روح خدا روح الله قیاس کنیم. که می فرماید: اگر کشته شوید سعادت و اگر پیروز شوید باز هم سعادت مندید. من به سوی جبهه های حق علیه باطل حرکت می کنم تا لشکریان کفر و استکبار جهانی را از بین ببرم.

شما ای پدر و مادر مهربانم زحمات زیادی برای من متحمل شده اید و من همیشه سرباز جامعه بوده ام و یک لحظه از عمرم کاری برای شما انجام نداده ام. امیدوارم که مرا ببخشید و حلال نمایید. و شما ای پدر و مادر و برادران و خواهران و اقوامان از به شهادت رسیدن من گریه و زاری نکنید چون راهم راه حسین (ع) است و ان شاء الله پایان کار رسیدن به امام است و چون اسلام مورد هجوم استکبار جهانی قرار گرفته باید فداکاری و ایثار کرد.

وصیتم به مردم شهید پرور پشت کوه مخصوصاً روستای طلحه این است که خواهران حجاب اسلامی را کاملاً رعایت فرمایند و نماز را سبک نشمارند چون امام حسین (ع) می فرماید کسی که نماز را سبک بشمارد از ما نیست و به دعا اهمیت فوق العاده قائل شوید که حدیث داریم «الدعا سلاح المؤمن» دعا سلاح مؤمن است و همیشه پرهیزگار و صبر را پیشه و بر خدا توکل کنید و از شما برادران و خواهران بلوک پشت کوه این خواهش را دارم که در کار کشاورزی کوشا باشید تا کشور ما احتیاج به کشورهای خارج نداشته باشد و با فعالیت های خود دست اجانب را از کشور جمهوری اسلامی کوتاه گردانید و به برادران دینی توصیه می کنم که شما وارث اسلحه از دست افتاده من هستید و هرگز تا آخرین قطره خونتان با دشمنان اسلام سر سازش نگیرید و همیشه گوش به فرمان امام امت باشید. وصیتم به هنرجویان هنرستان کشاورزی این است که در مدت کوتاهی که در خدمت آن ها بودیم چنان چه اشتباهی کرده ایم در این مدت زمان مرا به بزرگی خودشان ببخشند و حلال نمایند.

مصاحبه

گفتگو با مادر بزرگوار شهید:

«سلام بر تمامی شهیدان جنگ تحمیلی، خدا را شاکرم که فرزندی تربیت نمودم در فردای قیامت در محضر ربوبی حضرت حق و نزد حضرت زهرا (س) رو سفید باشیم. همچنین در نزد ملتی که شهادت را سعادت می داند. دوست ندارم آن چه را که در راه خدا ارزانی داشته ام از آن سخنی به میان آورم. اما از باب تکلیف به چشم او نه فرزند من بلکه فرزند همه این ملت بود. شوق حضور در جبهه رفتار او را متفاوت از رفتار سایرین کرده بود. محیط یک سال ونیم جبهه از او مردی ساخته بود که به حق جز خدای را نمی دید. محیط جبهه کوردلان را نیز بصیرت می بخشید. چه رسد با آنکه عاشق باشی و در این عشق بسوزی. او خدا را شاهد تمام اعمال بندگان می دانست و عقیده داشت که لحظه لحظه حضور در این سرای فنا، لحظه لحظه در مقابل آفریننده خود است.»

در یکی از مراحل اعزام نیز به شدت از ناحیه پا زخمی می گردد و پس از مدتی که در بیمارستان اهواز بستری بود سلامتی مجدد خود را باز یافت. در آخرین لحظه تودیع نیز کلامی به من گفت که فهمیدم او دیگر متعلق به ما نیست و اصرار ما بر ماندن او بی فایده است. ایشان گفتند: اسلام برای بقا به خون ما نیاز دارد و چه شرمساری بالاتر از آن که امامان ما را فرا خواند و صدای رسای او به گوش جان نسپاریم. مادر جان، خواهران و برداران من را حلال کنید که دیگر بازگشتی در کار نیست. این را گفت و ما را به اطاعت از امام فرا خواند و بار سفر را برای همیشه بر بست.

خاطرات

خاطره ای زبان همسنگر شهید:

همرزم شهید برادر رزمنده الله داد اسدی نقل می کند: «در عملیات کربلای ۴ به پایان رسیده بود. رزمندگان مشغول آمادگی خود بودند تا عملیات کربلای ۵ را طراحی کنند. در عملیات کربلای ۴ آن شهید حضور فعال داشت. تازه از مرخصی برگشته بود. به او گفتم که تو در عملیات کربلای ۴ حضور داشته ای بهتر است ترخیص شوی و به روستا برگردی؟ چهره او در هم رفت لحظاتی به اندیشید و سپس گفت: «آقای اسدی از شما توقع چنین کلامی نبود! نمی دانستم که این قدر ناراحت می شویم. سپس گفت: اگر می دانستید که وجودم را چه آتشی تسخیر کرده است چنین نمی گفتید. شما چه دوستی هستید که مرا از این کارزار می خواهید محروم نمایید. این را گفت و به نشانه دلگیری از من صحنه را ترک کرد.»

خاطره ای از زبان همسنگر و برادر زاده شهید عبدالحمید محبی: «من مجروح بودم و هر دو از عملیات کربلای ۴ برگشته بودیم. از ایشان خواستم که جهت رسیدگی به خانواده خود برگردد. او با خنده گفت: فرمانده به نیروها گفته است که هر که می خواهد به خانه برگردد آزاد است. جز رمضان محبی از فرمانده پرسیدم چرا رمضان محبی باید بماند؟ فرمانده در پاسخ گفت: «به او نیاز مبرم داریم. او بی سیم چی است» و سپس گفت: «موسم یاریست هر که جان نثار کربلاست.» از رفتار فرمانده آنقدر خوشحال گردیده بود که در پوست خود نمی گنجید و می گفت: «لابد فرمانده ام خدمات مرا قبول کرده. انشاءالله خداوند نیز مرا خواهد پذیرفت و از سر قصورم خواهد گذشت.»



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران